

مولانا معصومی

در قرن بیستم میلادی در کلکته (بنگال غربی) یکی از دانشمندان برجسته زبان و ادب عربی در هند می‌زیست که نام و آوازه‌اش در سراسر هند و بلاد عرب و عجم پیچید. آن مرد بزرگ و نابغه روزگار با نام «مولانا ابو محفوظ الکریم معصومی» شناخته می‌شد. این شخصیت ارجمند و بزرگ، علاوه بر زبان و ادب عربی به زبان و ادب فارسی هم نه فقط تسلط داشت بلکه با داشتن آثار گرانمایی در این زبان وی به عنوان دانشمند برجسته زبان و ادب فارسی هم شناخته می‌شد. در سطور پایین، درباره خدمات مولانا به زبان و ادبیات فارسی بحث می‌شود.

مولانا ابو محفوظ الکریم معصومی در تاریخ ۳۱ ژوئیه سال ۱۹۳۱ م. در محله «مهوه توله» در حوزه بیهار شریف در ایالت بیهار در خانواده علم و فضل، پای به عرصه وجود گذاشت.^۱ نام پدر بزرگوارش محمد امیر حسن بود که وی در عهد خویش، در زمره علما، فضلا و دانشمندان نامدار به شمار می‌رفت.^۲ مولانا تحصیلات مقدماتی را در مدرسه‌ای به نام «منیرالاسلام»^۳ در قریه‌اش فرا گرفت. به علاوه، وی از پدر و برادر بزرگش دکتر صغیر حسن معصومی^۴ هم اکتساب علم کرد. سپس، روی به کلکته نهاد و از مدرسه عالی کلکته به ترتیب در سال‌های ۱۹۴۲ و ۱۹۴۴ م. مدارک

۱. مجله انشاء، سپتامبر تا اکتبر ۲۰۰۰ میلادی، کلکته ص ۱۵.

۲. مجله معارف، سپتامبر ۲۰۰۹ میلادی، اعظم گر، ص ۲۲۱-۲۲۲.

۳. به قول مولوی محمد بشیر حسن که همراه مولانا مرحوم در آن مدرسه تحصیل کردند و فعلاً در کلکته زندگی می‌کنند.

۴. دکتر صغیر حسن معصومی هم در عهد خودش یکی از برجسته‌ترین پژوهشگران زبان و ادب عربی به شمار می‌رفت. (ر. ک به مجله معارف، سپتامبر ۲۰۰۹ میلادی، ص ۲۲۲-۲۲۳).

عالمیت و فضیلت دریافت نمود.^۱ بعد از آن، وی در سال ۱۹۴۶ م. در امتحان «ممتازالمحدثین» شرکت جست و با رتبه ممتاز موفق گردید.^۲

از تحصیلات دینی، تشنگی مولانا هنوز فرو ننشست. وی به اکتساب علوم زمانه هم توجه نمود و روی به داکا نهاد و در سال ۱۹۴۹ م. از هیأت ثانویه بنگاله شرقی، امتحان دبیرستانی را تکمیل نمود.^۳

وی در سال ۱۹۶۳ م. از دانشگاه علیگر در آزمون پیش دانشگاهی قبول شد.^۴ وی دوباره از دانشگاه مزبور، امتحان لیسانس را در سال ۱۹۶۷ م. با رتبه اول گذراند و بواسطه آن، مدال دانشگاهی دریافت نمود.^۵ سرانجام وی در سال ۱۹۶۹ م.، در امتحان فوق لیسانس زبان و ادبیات عربی شرکت جست و با نمره ممتاز و رتبه اول در آن امتحان هم پذیرفته شد و از طرف دانشگاه لوح ممتاز گرفت.^۶

هنگام تحصیلات، مولانا معصومی به خاطر کسب معاش، به کار دولتی روی آورد و در مدرسه عالی کلکته (اکنون به دانشگاه عالی کلکته تبدیل شده است) وارد خدمت شد. وی، نخست برای آموزش در «دی پی آئی» بنگال غربی به عنوان دستیار مولوی در بخش عربی مدرسه منصوب شد و ماهیانه نود روپیه حقوق می گرفت. وی از ماه آوریل سال ۱۹۴۹ م. تا ماه فوریه سال ۱۹۵۰ م. در این قسمت مشغول به کار بود.^۷ سپس، وی برای آموزش در بخش معارف بنگاله غربی در همان بخش عربی به عنوان دانشیار تاریخ و تمدن اسلامی ترفیع داده شد و از ماه فوریه سال ۱۹۵۰ م. تا ماه اکتبر سال ۱۹۶۸ م.، در این بخش اشتغال داشت.^۸ مولانا که در زبان و ادبیات عربی استعداد و لیاقت فوق العاده ای داشت و خدماتش به درس و تدریس، سزاوار تحسین و لایق اکرام

۱. ر. ک، به مجله لاله صحرا، ۲۰۰۳ میلادی، کلکته، ص ۱۴۲.

۲. همان.

۳. ر. ک: ماهنامه انشاء، ص ۱۵.

۴. همان.

۵. همان.

۶. همان.

۷. ماهنامه انشاء؛ «معارف» سپتامبر ۲۰۰۹ میلادی، ص ۲۲۳.

۸. همان.

بود با در نظر گرفتن این امر، وی به عنوان پروفیسور حدیث و تفسیر گماشته شد و از ماه اکتبر سال ۱۹۶۸ تا ماه اوت سال ۱۹۹۱ م. این مسئولیت را به عهده داشت. همین طور وی در حدود چهل و دو سال خدمت کرده و در سال ۱۹۹۱ م. بازنشسته شد.^۱

مولانا معصومی در زندگی خویش به پاس خدمات مهم علمی، ادبی و فرهنگی جایزه‌هایی را دریافت نمود. یکی جایزه آموزگار نمونه که در تمام هند یکسان بود، که در سال ۱۹۷۷ م. به عنوان آموزگار ممتاز زبان عربی از طرف دولت هند جایزه‌ای شامل جایزه نقدی و تقدیر نامه دریافت کرد دومین جایزه را پس از خدمات ارزنده‌اش در زمینه زبان و ادب عربی، در سال ۹۰-۱۹۹۱ م. از رئیس کشور هند دریافت نمود که مدرک ممتاز و مقرری سالیانه شامل ۱۰۰۰۰ روپیه بود.^۲

مولانا معصومی در تمام زندگی با فعالیت علمی، ادبی و فرهنگی ارتباط داشت. او علاوه بر نویسندگی و شعر و سخن، در سمینار و کنگره‌های علمی، ادبی و فرهنگی هم شرکت می‌جست و با مقاله‌های گرانبها و پرازش، اهالی علم و ادب را مستفیض می‌کرد. وی در سال‌های ۱۹۶۳ و ۱۹۶۴ م. در کنگره جهانی خاورشناسان که در دهلی برگزار شده بود، شرکت جست و مقاله‌ای گرانمایه با عنوان «ابو علی الهجری و نوادری» قرائت کرد. سمینار علمی دیگری در «دارالعلوم ندوۃ‌العلماء» لکهنو از ۱۷ تا ۱۹ آوریل در سال ۱۹۸۱ م. برگزار شد. در آن سمینار، وی مقاله‌ای با عنوان «کعب بن زهیر نسبه و شعره» به زبان عربی خواند و بعد، آن مقاله در مجله «البعث الاسلامی» در ماه رمضان المبارک به سال ۱۴۱۱ هجری چاپ شد. همین طور سمیناری در انجمن ایران کلکته در سال ۱۹۶۱ م. برگزار شده بود که مولانا در آن سمینار، هم مقاله‌ای به عنوان «صدرالدین الشیرازی، حیات و مآثره» به زبان عربی قرائت نمود و بعد، آن مقاله در مجله ایندو ایرانیکا در کلکته به چاپ رسید.^۳ از طرف اردو آکادمی بنگاله غربی سمیناری راجع به علامه سید رضا علی وحشت، و مولانا ابوالکلام آزاد به ترتیب در سال‌های ۱۹۸۱ و

۱. مجله معارف، سپتامبر ۲۰۰۹ میلادی، ص ۲۲۳.

۲. مجله لاله صحرا، کلکته، ۲۰۰۳ میلادی، ص ۱۴۳.

۳. مجله معارف، سپتامبر ۲۰۰۹ میلادی، ص ۲۲۴-۲۲۵.

۱۹۸۹ م. در تالار آکادمی برگزار شد. مولانا در هر دو سمینار شرکت کرد و مقاله‌های پر ارزش و معلومات ارزنده‌ای ارائه کرد.^۱

مولانا ابو محفوظ‌الکریم معصومی ضمن گرفتاریهای درسی و تدریسی، نوشتن، مطالعه و فعالیت‌های علمی و ادبی، روابطی با انجمن‌های ادبی و فرهنگی و مؤسسه‌های آموزشی هم داشت. در کلکته، وی با انجمن آسیایی و انجمن ایران ارتباط داشت. این مایه افتخار وی بود که انجمن آسیایی کلکته، وی را بعنوان معاون انجمن انتخاب کرد و بدینگونه با این انتخاب، باعث افتخار انجمن هم گردید که موقعیتی زرین برای اکتساب علم و فضل از مولانا به دست آمد. وی چندین سال عضو انجمن مذکور بود و دانشجویان عربی و فارسی را در زمینه زبان و ادبیات و تاریخ و پژوهش راهنمایی می‌کرد. ناگفته نماند که نویسنده این متون هم از مولانا کسب فیض نموده و با راهنمایی وی، دیوان چندربهان برهمن، به فارسی را ترتیب و تدوین داد که آن را انجمن مذکور در سال ۲۰۰۸ م. به زیور چاپ آراسته گردانید.^۲ به علاوه وی در انجمن ایران کلکته و در هیات مدیره مجله ایندو ایرانیکا، عضویت داشت. علاوه بر این، مولانا چندین سال ریاست اردو آکادمی و هیأت وقف بنگاله غربی را بر عهده داشته و خدمات بزرگ علمی، فرهنگی و اجتماعی انجام داد.^۳ بیرون از کلکته نیز، مولانا در دارالمصنّفین، مدرسه‌الإصلاح اعظم‌گر و دارالعلوم ندوة‌العلماء لکهنو هم خدمت کرده بود. وی تا پایان حیاتش در مجلس ادارات مجله «معارف» و در کمیته انتظام دارالمصنّفین عضویت داشت.^۴

در قرن بیستم میلادی مولانا معصومی یکی از برجسته‌ترین دانشمندان و نویسندگان زبان عربی، فارسی و اردو بود که آثار ارزنده‌اش در زمینه علم و ادب، تاریخ

۱. ر. ک به سالک لکهنوی، بنگال میں عربی، بیروت، کلکته ۱۹۹۸ میلادی، ص ۲۹۳.

۲. چندربهان برهمن، دیوان برهمن، مرتبه محمد امین عامر، انجمن آسیایی کلکته ۲۰۰۸ میلادی، ص ۲۸۵.

۳. ر. ک به روزنامه راشتریه سهارا، آزاد هند، مورخ ۱۸ ژوئن؛ روزنامه «اخبار مشرق» ۲۴ ژوئن، ۲۰۰۹ میلادی، کلکته.

۴. ر. ک به معارف «اعظم گره» ژوئیه ۲۰۰۹ میلادی، ص ۷۲-۷۴.

و تمدن، تحقیق و بررسی و نقد و نظر نه فقط در سه زبان مذکور بلکه به زبان انگلیسی هم روی کاغذ آمده‌اند. وی از صد مقاله گرانبها به هر چهار زبان مذکور نوشت که همه آنها در مجله‌های عربی، فارسی، اردو و انگلیسی به چاپ رسید.

تنها بنا به موضوع این گفتار، به ذکر آثار فارسی مولانا پرداخته می‌شود. مولانا گرچه هیچ مدرک و جایزه‌ای در زمینه زبان و ادب فارسی دریافت نکرد ولی از آثار فارسی‌اش معلوم می‌شود که مولانا کمتر از دیگر دانشمندان فارسی نبود و استادان فارسی در دانشکده و دانشگاه هم از وی اکتساب فیض می‌کردند. با وجود تلاش بسیار فقط دو مقاله فارسی از مولانا یافته شد که عبارتند از:

۱. گفتار حجت‌الاسلام امام غزالی در بارگاه ملک سنجر سلجوقی

۲. مطالعه‌ای در معتقدات امام الهند مولانا ابوالکلام آزاد

اقتباس از مقاله اول ملاحظه شود:

”در تاریخ فرهنگ اسلامی کمتر کسی است که به پایه حجت‌الاسلام ابو حامد غزالی (۴۵۰/۱۰۵۸ م، ۵۰۵/۱۱۱۱ م) می‌رسد. این دانشمند بزرگ ایرانی، در هر صنف از عقلیات و نقلیات دستی دارد و آن بر متانت فکر، و صفای ذهن، و پختگی ذوق او دلالت می‌کند باز هم بعضی از ناقدان وی را به جمود فکر و نداشتن ذوق و حس تسامح و آزادی فکر متهم ساخته‌اند.“

با این تمهید، مولانا درباره امام غزالی (رحمة الله) می‌نویسد:

”به نظر نگارنده، این چنین انتقاد و ایراد بر حجت‌الاسلام، دورتر از صواب می‌باشد. زیرا که پیش از انتقاد ما باید که میان جمود فکر و متانت فکر، و پختگی ذوق و ناپختگی ذوق و انضباط فکر و تشتت فکر، تفاوت واقعی را نگاه داریم، تا در حکم کردن بر یکی از اندیشمندان، بر خوبی یا زشتی وی حتی المقدور با خطا وارد نشویم.“^۱

این مقاله طولانی شامل ۲۶ صفحه به زبان فارسی در باره حجت‌الاسلام والمسلمین امام ابو حامد غزالی (رحمة الله) است بعضی از روی حسد و بغض

۱. مجله ایندو ایرانیکا، کلکته، بخش فارسی، شماره ۱، جلد ۲۶، مارس ۱۹۷۳، ص ۴-۳۰.

به عقیده وی نسبت به دین اسلام و ایمانش اتهام روا داشته و وی را بی‌دین و گمراه می‌خواندند. مولانا، ابتدا با مطالعه ی عمیق، عقیده و ایمان حجت الاسلام را اثبات نموده است که امام غزالی مسلمان کامل بود و سپس، هرچه دشمنانش بدون سبب، امام را بی‌دین و گمراه معرفی کرده‌اند، آن همه را وی، مورد نقد و نظر قرار داده است که دشمنان امام درست نیستند و امام بر حق و در مسیر راستی است.

اینک گزیده‌ای از مقاله دوم نقل می‌شود که در مورد معتقدات امام الهند مولانا ابوالکلام آزاد می‌باشد. مولانا معصومی می‌نویسد:

”در سرشت آدم و آدم زادگان، خوی تسلیم و رضا از بدو وجود جایگزین است. پس از آن، دیگر صفات را چنانکه مشیت صانع ازل است، در امتحانگاه عالم، به قسمت ایشان دخلی و مشارکتی دست داد. اگر این چنین نبود، البته تکلیف مالایطاق هم روا بودی، و معلوم است که ربوبیت و رحمت بر بندگان مأمور به پیروی اوامر و نواهی بی‌چون و چرا، تیسیر را متقاضی است، به دلیل وحی ناطق که آمده: ”لا یكلف الله نفساً ألاً وسعها“ (خداوند تکلیف نمی‌دهد کسی را مگر به اندازه طاقتش).“

بعد از این مقدمه چینی، معصومی راجع به مرتبت مولانا آزاد شرح می‌دهد: ”خوب می‌دانم که نابعه سترگ امامی مرتبت و علامی درجت مولانای ابوالکلام آزاد را از بدو شعور و دوره نوجوانی وی، مشایخ و زعمای ملت بیضا مانند شیخ‌الهند مولانا محمود الحسن و علامه بزرگ محمد شبلی نعمانی و چندان که به عمق افکار و اعمال مولانا آزاد رسیدند، خودشان را کمتر و مولانا آزاد را عظیم‌تر یافتند“^۱.

مقاله فوق (به فارسی) شامل ۱۳ صفحه است و مقصود از آوردن آن، فقط تأیید و آشکار نمودن فارسی دانی مولانا معصومی است. از گزیده‌های هر دو مقاله، زبان و بیان و چگونگی به کار بردن واژه‌های عربی و فارسی روشن می‌گردد که مولانا معصومی

۱. مجله ایندو ایرانیکا، کلکته، بخش فارسی، جلد ۴۲، شماره ۱-۴، ص ۵۲-۵۳.

خیلی خوب فارسی می‌دانست و نوشته‌های فارسی وی کمتر از نگاشته استادان دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها نیست.

سرودن شعر به فارسی

علاوه بر نویسندگی به زبان فارسی، مولانا معصومی به زبان فارسی شعر هم می‌سرود. وی در هر سه زبان یعنی عربی، فارسی و اردو شعر می‌گفت. اشعارش هم مانند نثر فارسی او، در سطح بالایی می‌باشد. در ادامه به ذکر نمونه‌هایی از شعرهای فارسی وی می‌پردازم.

جشن با شکوهی برای بزرگداشت حکیم عمر خیام به تاریخ ۱۵-۱۶ مارس سال ۱۹۸۰ م. در انجمن ایران کلکته برگزار شده بود. مولانا معصومی در آن هنگام، یک نظم به عنوان «ساقی نامه» سروده بود. این نظم، ۲۷ شعر دارد که تعدادی از آن در ادامه نقل می‌شود. مولانا می‌سراید:

ای ساقی جان نواز! می ده	جامی پس جامی، پی در پی ده
جامی که پر از نهاد نور است	آموده شعله‌های طور است
کلکم گل نغمه می‌طرازد	تاکم به چکیده‌اش بنازد
امروز به یاد بود خیام	در رقص بر آر نو به نو جام
بر گهر پیاله‌های لبریز	مستانه به خنده‌های گلریز
برخیز جهان نو به پا کن	پیدا دل تازه مدعا کن
جشنی به اطاق بزم ایران	آورده بهار در گلستان
این بزم حریف کهکشان است	کلکته را سرو بوستان است
خیام منم به یاد خیام	دارم نه حریف درد آشام
معصومی‌ام ار مرا ندانی	دانند اقصای و ادانی ^۱

تشبیه جام پر نور به شعله‌های کوه طور و بزم ایران را به بزم کهکشان، حسن کلام را روشن می‌سازد. هم زبان و بیان او خیلی خوب است و هم دارای تازگی و قدرت می‌باشد.

۱. ایندو ایرانیکا، کلکته، شماره عمر خیام، جلد ۳۳، ۱۹۸۰ میلادی، ص ۲۰.

حضرت مخدوم شیخ احمد شرف‌الدین یحیی منیری، یکی از برجسته‌ترین بزرگان دین و اصفیا در شبه قاره به شمار می‌رفت. آثار گرانمایه‌اش به زبان و ادب فارسی قابل استفاده و استفاضه عوام و خواص می‌باشد. مولانا معصومی در خدمت آن مرد کامل و مرشد دین گلهایی از اعتقاد ارائه نموده که در خور اعتنا می‌باشد. آن گلهای عقیدت، شامل ۱۲ شعر است. فقط به تقدیم تعدادی از شعرهایی که در شأن آن مرد ولی صفت می‌باشد، اکتفا می‌کنم. مولانا می‌سراید:

بشنو از امام دین حق تاج فقیه آن مرد یگانه، همچو شهباز نبیه
 مأمور شده به خدمت خلق خدا تا بشناسند زر عیار از تمویه
 احمد شرف‌الدین پور یحیی بوده در پیکر صدق طور معنی بوده
 از شرع شریف و هم طریقت هر دو پی برده چنان که در یکتا بوده
 مخدوم جهان یگانه عز و شرف گنجینه حق و راستی، در صدف^۱

«گل‌های عقیدت» فوق در مورد حضرت مخدوم، در سمیناری که از طرف انجمن «ایران - کلکته» به تاریخ ۲۷-۲۸ مارس ۱۹۸۲ م. برگزار شده بود؛ مولانا معصومی پیشنهاد کرده بودند. این «گل‌های عقیدت» در حقیقت با واژه‌های مناسب و القاب مرصع، رقعهای است که در آن، حضرت شیخ با صفات ستوده و تصویر کامل به نظر می‌آید. حال توجه بفرمایید به «ترانه مهرجان چهل سالیانه بزم ایران» که به مناسبت چهلمین سال تأسیس انجمن ایران در جشن در روز دوشنبه تاریخ بیست و هفتم ماه اوت به سال ۱۹۸۴ م. تقدیم شد. از سیزده شعر ترانه، فقط تعدادی از آن در ادامه درج می‌شود. مولانا می‌سراید:

شکوفه‌های آتشین، به شاخ تر زمردین
 پیاله‌های انگبین، به دست یار نازنین
 میان سرو یاسمین، قرآن جام و ساتگین
 چو همنشین به همنشین به یک دگر شود قرین

۱. ایندو ایرانیکا، جلد ۳۵، شماره ۱-۲، مارس تا ژوئن، ۱۹۸۲ میلادی، ص ۲۷.

کنار جویبارها، به کنج شاخسارها
 طیور نغمه بارها، به وقت شام عنبرین
 قلم پر از تنن تنن، دلم ز جوش موج زن
 چو گنگ پهلوی چمن به رقص وجد آفرین
 گهی بسوز جان به لب، گهی بساز در طرب
 مراست حالتی عجب، گهی چنان گهی چنین
 مولانا در شعرهای فوق با واژه‌هایی پر شور، اثر انگیز و دلکش، تصویری از جشن
 پر مسرت کشیده است که در نظر هر کس آن جشن بزم جلوه می‌کند. حالا به این
 شعرها توجه بشود.
 که بزم ماست در لقا، یگانه در بی‌بها
 بت چکل به هر ادا به بوی خوش چو یاسمین
 خمار چهل سالگی، طراز عهد پختگی
 به فرّ جوش تازگی به مهر جان اربعین
 ز قند پارسی دکان، سرور بخش جاودان
 که می‌خورند طوطیان ز شکرش گل انگبین
 دراز عمر بزم ما، شود به جزم و عزم ما
 به زیر سایه هما، به علم و آگهی قرین^۱
 در اشعار بالا، بزم ایران را به درّ بی‌بها تشبیه داده است که با خوشی و خرمی و
 زیبایی جوانی، چهل سال با طراوات و جنب و جوش تازه همه ساکنان بزم را سرور و
 جاودانی می‌بخشد ولی این جوش مسرت و تازگی را از دست نمی‌دهد بلکه به این
 انجمن با خواهش دراز عمر، آرزوی پیشرفت علم و آگاهی می‌کند. این کمال استادی و
 فارسی‌دانی مولانا می‌باشد که ذره‌ها را به کوه تبدیل می‌کند.
 حالا به این نظم «صفیر هزار داستان» توجه بشود که در جشن چهل و دومین سال
 بنیانگذاری بزم ایران کلکته پیش کرده است. این نظم شامل دو بخش و ۳۲ شعر را

۱. ایندو ایرانیکا، جلد ۳۷، شماره ۱-۴، مارس تا دسامبر ۱۹۸۴ میلادی، ص ۵.

داراست هر بخش ۱۶ شعر دارد. در این نظم مولانا بزم ایران را به شهر کلکته اینطور ارتباط داده است که هر یک لازم و ملزوم یکدیگر می‌باشند. بدون تصوّر بزم ایران، تصوّر شهر کلکته بیفایده است و بدون شهر کلکته تصوّر بزم ایران ممکن نیست. مولانا چنین نغمه سرایی می‌کند:

صفیر هزار دستان

بزم ایران، جان کلکته	رونق افزای شأن کلکته
نی عجب بزم را اگر گویم	بزم زنده دلان کلکته
مردم چشم دانش و بینش	چشم دانشوران کلکته
«قرة العین» دکتر اسحاق	خواجه خواجهگان کلکته
کرد تشکیل بزم ایران را	آن سر مهتران کلکته
ذکر فیضان بانی‌اش جاریست	همه در بر زبان کلکته
من کجا شاعری کجا	لکن هستم از بوستان کلکته

چنان معلوم می‌شود که در اشعار بالا تاریخ کلکته پنهان است. دکتر اسحاق که مؤسس بزم ایران بود، این بزم را تأسیس نموده تاریخ کلکته را رقم کرد که تا هنوز ذکر خیرش بر هر زبان جاری است. بخشی دیگر از این نظم چنین است:

روز تأسیس بزم ایران است	بزم ایران، چمن به دامان است
شهر کلکته بزم را جان است	جان کلکته بزم ایران است
بزم ایران، به سال چهل و دوم	همچو ماه دو هفته تابان است
تر زبانش ز سعدی و حافظ	تاگور و نذرل غزلخوان است
بزم ما را دوام حاصل باد	این صفیر هزار دستان است ^۱

اشعار فوق، فعالیت علمی، ادبی و فرهنگی بزم ایران را آشکار می‌کند که در چهل و دو سال این انجمن انجام داده. شهر کلکته که خود شهر علم و آگاهی شده است، مولانا اینچنین آن را به بزم ایران و بزم کلکته مربوط کرده است که شاهکار قلم وی

۱. ایندو ایرانیکا، جلد ۳۹، شماره ۱-۴، مارس تا دسامبر، ۱۹۸۹ میلادی، ص ۱۲۵-۱۲۶.

می‌باشد. به علاوه، تاریخ هزارستان کشور ایران بدون شک، در این نظم هویداست، زیرا که انجمن ایران، خدمات ارزنده‌ای در زمینه علم و ادب، زبان فارسی و تاریخ و فرهنگ انجام داده است که آن را به صغیر هزارستان نسبت دادن، انتهای کمال مولانا معصومی است که بیانگر فارسی‌دانی وی و علم و فضل او در این زبان می‌باشد.

به هنگام چهل و هشتمین بزم سالیانه ایران جشنی به تاریخ بیست و هفتم اوت سال ۱۹۹۲ م برگزار شده بود. مولانا ۱۰ شعر در آن زمان سرود که اینچنین شروع می‌شود:

ایران سوسایتی که به گیتی است مشتهر با مهر و ماه آمده هم‌پایه در گهر
امروز جشن هشت و چهل سالیانه را گشتند جمع زمره اخوان معتبر
تاسیس یافت بزم چو از دست مخلصان پاینده باد، شیوه اخلاص را اثر^۱

به مناسبت جشن طلایی بزم ایران که به تاریخ ۲۷ اوت ۱۹۹۳ تا ۲۶ اوت ۱۹۹۴ م. برگزار گردید. مولانا یک نظم طولانی که مشتمل بر ۳۴ شعر بود، سرود. تعدادی از آن اشعار، در ادامه نقل می‌شود:

گلریز و عطر بیز فضای چمن بین رنگ بهار در بر و سر و سمن بین
خوش منظری است رونق فرهنگ و فن بین شمع‌ی جهان فروز، میان لگن بین
با عینیت خوش روابط ایران و هند را ابر بهار را به سرش خیمه زن بین
جشنی یگانگی است به پنجاه سالگی خوش جشن نو بهار در این انجمن بین
ترسا و شیخ و شیخ و مغ و گبرو برهمن با حلم و سلم یک دل و یک جان و تن بین
این بزم باد! همچو گلستان بی‌خزان اینجا تمام سبزه، گل و نارون بین^۲

همچنین، مولانا معصومی به اظهار استعداد شعرسرایی‌اش به فارسی نظم طولانی دیگری درباره دکتر محمد اسحاق در سمپوزیم سروده بود که مصراع اول و دوم آن نظم عبارت است از:

«بزم ایران» باد یارب! بی‌خزان «بزم ایران» قبله دانشوران^۳

۱. ایندو ایرانیکا، جلد ۴۵، شماره ۱-۴، مارس تا دسامبر ۱۹۹۲ میلادی، ص ۱۷۵.
۲. همان، جلد ۴۶، شماره ۱-۴، مارس تا دسامبر، ۱۹۹۳ میلادی، ص ۲۲۷.
۳. همان، جلد ۴۷، شماره ۱-۴، مارس تا دسامبر ۱۹۹۴ میلادی، ص ۱-۲.

حضرت صوفی «فتحعلی ویسی» یکی از صوفیان برجسته بنگاله بود. مولانا معصومی در مدح وی اشعاری سرود و در آن، خدمات دینی او را ذکر نموده با دل و جان نسبت به وی ابراز عقیده کرده است. آن اشعار در سمیناری است که در تاریخ ۵ آوریل ۲۰۰۳ م. در تالار انجمن ایرانی برگزار شد. آن منقبت ۲۷ شعر دارد. فقط به تعدادی از این شعرها تقدیم اکتفا می‌کنم. مولانا می‌سراید:

حضرت فتح علی ویسی یگانه اطوار	گشت بنگاله ز فیضش هر سو پر انوار
تا به «یویی» و «بیهار» پس از ویسی	از اثر تعلیمش قنادیل منور آثار
خلق را رهبری کرد پس از ویسی	تا به اترپردیش از پس بنگال و بیهار
ثانی حافظ شیراز چو بوده ویسی	شرح شعرش بنوشته چه دل آرا ضوبار
مدت‌العمر سراییده چو نعمت نبوی	به دری نعتیه دیوان وی آمد در بار
هست در تکیه «مانک تله» آرامگهش	برو بارد همه دم رحمت حق لیل و نهار
من که مشهور به معصومی اثم هستم	اعتقادی به بزرگان، مرا هست شعار ^۱

قصیده‌ای طولانی به مناسبت جشن زرین انجمن ایران طی جلسه‌ای در روز جمعه هشتم شعبان ۱۴۱۴ هـ/ ۲۱ ژانویه ۱۹۹۴ م. خوانده شد. آن قصیده مشتمل بر ۳۷ شعر است و عنوان «طربنامه جشن زرین» دارد. فقط دو شعر اول و آخر آن را درج می‌کنم:

جان و دل ای دوستان کردیم قربان شما	خوش تر از دل‌ها، متاعی نیست شایان شما
نذرتان، آورده «معصومی» سفالین ریزها	گر قبول افتد، شود چون دُرّ و مرجان شما ^۲

حالا آخرین نظم از مولانا معصومی را درج می‌کنیم که درباره قاضی خواجه محمد یوسف (م: ۹ دسامبر ۲۰۰۴ م.) می‌باشد. خواجه محمد یوسف یکی از شخصیت‌های برجسته انجمن ایران بود. آن نظم هشت شعر دارد. فقط چهار شعر از آن نقل می‌کنیم. مولانا اینطور به خواجه ابراز ارادت می‌کند:

آن عندلیب گلشن ما چون ز جان برفت	جان بهار و زندگی گلستان برفت
آن یوسفی که کلکته کنعان وی بُده	دارالقرار مصر را از خانمان برفت

۱. ایندو ایرانیکا، جلد ۵۸، شماره ۱-۲، مارس تا ژوئن، ۲۰۰۵ میلادی، ص ۱-۲.

۲. مجله قند پارسی، شماره ۷، ۱۹۹۴ میلادی، دهلی نو، ص ۲۲۹-۲۳۲.

یادش یگانه تکیهٔ احبابش آمده او رفت و یاد وی نه گهی از جهان برفت
 در حسن خلق و طنطنه یکتای دهر بود چون رفت حُسن خلُقش و سحر بیان برفت^۱
 مولانا معصومی، هیچ مدرک فارسی از دانشگاه یا دارالعلوم نداشت؛ ولی از
 نمونه‌های نثر و نظم وی که بالا گذشت روشن می‌گردد که وی به زبان فارسی استعداد
 و عبور کامل می‌داشت و یکی از دانشمندان برجستهٔ زبان و ادب فارسی به شمار
 می‌رفت. در نثر، علاوه بر فصاحت و بلاغت، قدرت بیان نیز دارد. همین طور در نظم
 فارسی با استعارات و تشبیهات کلام را حسن و جان بخشیده است و معلوم می‌شود که
 کلامش با کلام شعرای متقدمین هند و ایران برابری دارد.

سفر آخرت

این دانشمند بزرگ عربی، اردو و فارسی که خدمات مهمی در سه زبان انجام داد،
 به بیماری کبد مبتلا گشت و در حدود پنج و شش سال بعد، این بیماری به مرگ او
 منجر شده روز چهارشنبه به تاریخ ۱۷ ژوئن ۲۰۰۹ م. در سن هفتاد و هشت سالگی
 بدرود زندگانی گفت.^۲

منابع

۱. لکهنوی، سالک، *بنگال میں نثر کی تاریخ*، کلکتہ ۱۹۹۸ میلادی.
۲. برهمن، چندریهان، دیوان برهمن، مرتبه: محمد امین عامر، انجمن آسیایی کلکتہ ۲۰۰۸ میلادی.
۳. روزنامه راشتریہ سهارا، آزاد هند، کلکتہ، ۱۸ ژوئن، ۲۰۰۹ میلادی.
۴. روزنامه اخبار مشرق، کلکتہ ۲۴ ژوئن، ۲۰۰۹ میلادی.
۵. معارف، اعظم‌گره، ژوئیہ ۲۰۰۹ میلادی.
۶. مجله ایندو ایرانیکا، بخش فارسی، جلد ۴۲، شماره ۱-۴، کلکتہ، مارس تا دسامبر ۱۹۸۹ میلادی.
۷. مجله ایندو ایرانیکا، کلکتہ، شماره عمر خیام، جلد ۳۳، ۱۹۸۰ میلادی.
۸. مجله قند پارسی، شماره ۷، دهلی‌نو، ۱۹۹۴ میلادی.

۱. ر. ک: به مجله ایندو ایرانیکا، شماره ۳-۴، جلد ۵۸، ص سپتامبر تا دسامبر ۲۰۰۵ میلادی.

۲. ر. ک: به روزنامه ی آزاد هند، کلکتہ، ۱۸ ژوئن، ۲۰۰۹ میلادی